

خانه بی زمین...

آورده اند که در زمان های قدیم، دزدی زندگی می کرد که شب ها بر پشت بام خانه ها می رفت و از روزن سقف خانه ها، وارد خانه می شد و دزدی می کرد.



آورده اند که در زمان های قدیم، دزدی زندگی می کرد که شب ها بر پشت بام خانه ها می رفت و از روزن سقف خانه ها، وارد خانه می شد و دزدی می کرد. گاهی روزها هم به دزدی خانه هایی که مطمئن بود صاحب خانه در سفر است و کسی در خانه نیست می رفت.

روزی از روزها، این دزد بر بام خانه ای رفت که می دانست صاحب آن، همراه خانواده اش به سفر رفته است و در خانه کسی نیست. بنابراین با خیال راحت، به طرف روزن سقف خانه رفت و خواست که طبق معمول از روزن سقف وارد خانه شود اما ناگهان احساس کرد که در حال سقوط است و هر چه می رود پایین، به کف خانه نمی رسد.

قضیه از این قرار بود که صاحب خانه که آدم ثروتمندی هم بود، برای آن که در طول سفر، خیالش راحت باشد، دستور داده بود، دامی بزرگ برای به دام انداختن دزدها در خانه اش درست کنند او دستور داده بود درست در زیر روزن خانه- بر کف خانه- یک سوراخ بزرگ ایجاد کنند. سوراخی مثل چاه که این چاه به زیرزمین خانه راه داشت. برای همین، دزد که از روزن سقف پایین رفت، به جای آنکه، در کف خانه فرود آید از آن سوراخ به زیرزمین افتاد اما کار به همین جا ختم نشد. چون صاحب خانه، در زیرزمین نیز درست زیر آن سوراخ، چاه دیگری در کف زیرزمین ساخته بود که به جای دیگری راه داشت. برای همین، دزد بیچاره از روزن سقف خانه که پایین رفت، همچنان سقوط کنان پایین می رفت و متوجه می شد که وارد سوراخ دیگری می شود و بعد از پایان آن چاه وارد چاه دیگری می شود و سقوط، همچنان ادامه دارد. سوراخ کف خانه، به زیرزمین راه داشت که به عنوان انباری از آن استفاده می شد و از کف انباری، سوراخی به یک سردابه راه داشت. در کف سردابه هم، سوراخی ایجاد شده بود که به یک چاه عمیق منتهی می شد.

دزد بیچاره که به امید دزدی از آن خانه وارد آنجا شده بود در چاه عمیق، سقوط کرد. او در عمر خود، با چنین حقه ای رو به رو نشده بود. او در حال سقوط احساس می کرد که سال های سال است که در حال سقوط است و این سقوط را پایانی نیست. او در حال سقوط...

بانگ برداشت کای مسلمانان

کرده قصد هلاک مهمانان

گرنه تحت الثری است جای شما

چون ندارد زمین، سرای شما؟

آری، دزد در حال سقوط، فریاد می زد و می گفت: #171; ای مسلمانان، این چه خانه ای است و چه جور جایی است که زمین ندارد؟ پس من کی به زمین سفت خواهم رسید و یک نفس عمیق خواهم کشید؟ انتظار دزد بیچاره زیاد طول نکشید. چون بالاخره بعد از طی چندین تونل عمودی، به ته چاه افتاد اما قضیه به همین جا هم ختم نشد. در ته چاه، میخ بلندی بر کف چاه کوبیده شده بود که راست و عمودی در وسط چاه ایستاده بود و آماده برای فرو رفتن به بدن کسی که به دام می افتاد.

چون فرود آمد از برابر میخ

گشت جای نشست او سر میخ

بر اثر اصابت دزد بیچاره و نگون بخت و بدقبال بر سر میخ، میخ مثل آنکه چکشی بر آن ضربه زده باشد، در زمین فرو رفت و دزد بدبخت توانست به پایان سقوط خود برسد و نفس راحتی بکشد که بالاخره به زمین رسیده است؛ در حالی که او اکنون در جایی قرار

داشت که صدها متر پایین تر از سطح زمین بود. دزد پس از آن همه بلایی که در راه این دزدی ناموفق بر سرش آمده بود، با خود زمزمه کرد:

عاقبت چرخ جز به خیر نگشت

و آخر کار من، به خیر گذشت!

راست گفته اند که خیر هر کس به قدر همت اوست و با این ضرب المثل معروف که می گویند: «خلایق، هر چه لایق!&

هفت اورنگ جامی